

سیراف، شیلاو

ناصر بقائی

در وجه تسمیه سیراف، همانند بسیاری از اماکن جغرافیایی، افسانه‌هایی در کتاب‌های کهنه و نو آمده که از اشاره‌ای به آنها در مقدمه ناگزیر است.

یاقوت حموی در معجم البلدان آورده است: «فارسیان در کتابشان موسوم به الستاق [بستاق] 'اوستا'، که کتابی به گونه انجیل و تورات است، آورده‌اند که کیکاوس خواست به آسمان صعود کند و چون با تخت بر بالی مرغان بسته‌اش صعود نمود و از چشم مردمان پنهان شد خداوند باد را فرمود تا او را فرو اندازد. پس فرو افتاد و گفت به من آب و شیر دهید و او را شیر و آب نوشانیدند. از آن جهت است که نام شهری که کیکاوس در آن فرو افتاد شیراب شد و به صورت سیراف و شیلاو درآمد.» (اقتداری، ص ۳۳۰ به نقل از معجم البلدان)

نخستین کسی که این نام را به گونه دیگری یاد کرده محمد بن محمود بن احمد طوسی سلمانی، نویسنده کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات است که کتاب خود را بین سال‌های ۵۵۵ و ۵۷۳ نوشته است. وی در داستان کیکاوس می‌نویسد: «کلبی گوید آفریدگار چندان قوت به کیکاوس داد کی از زمین برخاستی و در هوا شدی و کیکاوس را صاحب النسر خوانند که بر چهار کرکس سوار شد کی در زیر تخت آمدند و بیردند تا به سحاب رسید. قوت ایشان بنماید [بنماید] بیفتاد و در دست ذوالادعار ابراهه اسیر شد و مفلوج گشت. پس رستم بن داستان وی را بازستد و بیرد تا آمل، از وی سیاوش بزاد و به زمین سیراف افتاد و سپاه وی به طبرستان بود، وی را آب و شیر دادند و نام آنجا

سیراو گردید.» بدین سان می‌بینیم که، بر خلاف آنچه تاکنون گمان می‌رفت، محمد بن محمود بن احمد طوسی سلمانی است که نام سیراف را به صورت کهن‌تر آن ضبط کرده نه یاقوت حموی، زیرا وی کتاب عجایب المخلوقات خود را نزدیک به پنجاه سال پیش از معجم البلدان یاقوت نوشته است.» (سمسار، ص ۲۴)

اصطخری نوشته است که «سیراف دومین شهر بزرگ بعد از شیراز بوده است و، با وجود گرمی هوا و نایاب بودن آب آشامیدنی و میوه و سبزیجات که تماماً از منطقه جم وارد می‌گردید، سیراف دارای عمارات مجلل و شهری ثروت‌مند بوده است.» (اقتداری، ص ۱۰۲۴ به نقل از اصطخری)

سمسار (ص ۲۹)، به نقل از عباس اقبال، می‌نویسد: «شیلاو امروز نام دره‌ای است در شمال سیراف قدیم و شمال غربی بندر طاهری حالیه. بنابراین، مسلم می‌شود که نام فارسی قدیم سیراف شیلاو بوده یعنی، در حقیقت، سیراف لهجه دیگری است از تلفظ شیلاو و بعید نیست که جزو اول این نام یعنی شیل همان باشد که هنوز در شمال، یعنی در سواحل بحر خزر، به آب‌های ماهی‌دار اطلاق می‌شود و جمع آن را شیلات می‌گویند.» نام سیراف را به صورت شیلاف نیز، در کتاب عرایس الجواهر و نفایس الاطیاب، نوشته ابوالقاسم عبدالله کاشانی به سال ۷۰۰ هجری، می‌یابیم: «حرفت من جوهری بود و همواره به شهر شیلاف رقتمی و از آنجا به بحرین و کیش.» (سمسار، ص ۳۰ به نقل از عرایس الجواهر)

نکته دیگر شایان ذکر آن که اقتداری (ص ۴۲۴)، به نقل از یاقوت، آورده است: «به روزگاری که او (یاقوت) سیراف را دیده، مردم سیراف نام شیلاو هم بر آن شهر گفته‌اند. دره لیل هم امروز، در زبان بعضی مردم، شیلو گفته می‌شود.» بنا بر این، به نوشته سمسار (ص ۳۳)، «شیلو یا شیلاف صورت دیگری از سیراف است که در گوریش محلی مردم جنوب ایران 'آب' به 'او' یا 'اف' تبدیل گردیده است. اما در مورد شیل باید گفت که آن واژه‌ای است فارسی و، چنان که یاد شد، شیلات جمع آن است. در شمال ایران، برای صید ماهی در رودخانه، جلوی آب سدّی از چوب و شاخه درخت ایجاد می‌کنند که آن را شیل می‌خوانند. اما واژه شیل در جنوب این معنی را ندارد، حتی می‌توان گفت که این واژه در جنوب به کار نمی‌رفته است ... پس واژه شیل چه معنی دارد و نام سیراف چگونه پدید آمده است؟ ... برای شناخت معنی شیر در نام شیراب، که پس از دگرگونی به سیر

تبدیل گردیده، بایستی به بررسی نام‌های جغرافیایی مشابه پردازیم که با واژه شیر یا سیر آغاز می‌گردد یا پایان می‌یابد. پاره‌ای از این نام‌ها عبارت‌اند از سیرجان، گواشیر، نرماشیر، بهمن شیر، بردسیر و جز آن.

«این نام‌ها چگونه به وجود آمده‌اند؟ برای دریافت آن باید به دوره ساسانی بازگردیم». در این بازگشت به دوره ساسانی، سمسار (ص ۳۶)، به نقل از حمزه اصفهانی، می‌نویسد: «اردشیر شهرهای متعددی ساخت از جمله آنها اردشیر خره، به اردشیر، انشا اردشیر، رام اردشیر، هرمز اردشیر، موو اردشیر، وهشت اردشیر، بتن اردشیر است» و نتیجه می‌گیرد که «شیر و سیر به کار رفته، همگی در آغاز، اردشیر بوده است ... بنا بر این، شیر به کار رفته در نام شیراب نیز از همین دسته است، یعنی نام نخستین سیراف بایستی اردشیراب باشد؛ همان گونه که کام اردشیر به کامسیر، برد اردشیر به بردسیر و اردشیرگان به سیرجان تبدیل گردید، نام اردشیراب به سیراب و سیراف مبدل شده است ... مردم محلی هنوز گاهی به جای شیلو، دشیلو را به کار می‌برند که به خوبی می‌تواند یادآور نام اردشیر باشد. این نام‌گذاری نیز بی‌مناسبت انجام نگرفته است.

«گفتیم که بسیاری از شهرها و بنا در جنوب و دریای پارس به روزگار اردشیر بابکان بنیان نهاده شده است. تاریخ بنای بندر سیراف نیز بایستی مربوط به همین زمان باشد. کاوش‌های باستان‌شناسی نیز این نظر را تأیید می‌کند، چه هنوز در این کاوش‌ها آثار پیش از ساسانی به دست نیامده است. این نام، که تغییر یافته نام راستین اردشیراب است، بدین سبب بوده که این دره سرچشمه تمام آب‌هایی است که بندر سیراف را سیراب می‌ساخت ... اردشیر آب‌های اصفهان را به دست مهر بن وروان قسمت کرد، همچنین آب‌های وادی خوزستان را نیز قسمت فرمود و از آب آن نهرها جدا ساخت، از جمله نهر مشرقان (مشرقان) که به فارسی اردشیرکان خوانند» (سمسار، ص ۳۹ به نقل از حمزه اصفهانی). و «در مورد سیراف نیز، چنان که گذشت، به همین شیوه عمل گردیده است» (همو، ص ۴۰). «بازرگانان سیرافی نام این شهر را شیلو نیز می‌گفتند و گمان دارم که نویسنده عجایب المخلوقات و یاقوت کوشیده‌اند، با ایجاد رابطه بین سیراف و داستان فرود کیکاوس، مفهومی برای نام شیراب و سیراف ایجاد کنند؛ زیرا، چنان که گذشت، هیچ یک از منابع ایران محل فرود کیکاوس را سیراف ندانسته‌اند». (همو، ص ۲۹)

در بررسی متون جغرافیای تاریخی، افسانه کیکاوس در معجم البلدان و عجایب

المخلوقات را برای تسمیه سیراف به کنار می‌گذاریم، زیرا هردو افسانه‌های کهن را چنان که شنیده یا خوانده‌اند باز گفته‌اند. اما گفته یاقوت، که به روزگار او مردم شهر نام شیلاو هم به آن می‌گفته‌اند، و نیز امروزه دره لیل را هم بعضی مردم شیلاو گویند و نوشته مرحوم عباس اقبال که نام فارسی قدیم سیراف را شیلاو دانسته است و نیز ذکر نام شیلاف در عرایس الجواهر مؤید این نکته است که نام پیشین این شهر شیلاو یا به گویش محلی شیلاو بوده است و دیگر نام‌ها تبدیل و تحریف و تصحیف شیلاو و به فارسی نوشتاری، شیلاب است و گمان عباس اقبال به واقعیت نزدیک است که جزء اول این نام، یعنی شیل، همان باشد که... جمع آن را شیلات می‌گویند.

نکته مبهم در این نام‌گذاری‌ها واژه شیل است، زیرا جزء دوم شیلاو را، از آغاز تاکنون، به درستی «آب» شمرده‌اند. اکنون باید دید شیل در فارسی چه معنایی دارد. این واژه را، به گفته مرحوم اقبال، در سواحل بحر خزر به آب‌های ماهی‌دار اطلاق می‌کنند که جمع آن شیلات است و به نوشته آقای سمسار (ص ۳۴) در جنوب این معنی را ندارد و حتی می‌توان گفت در جنوب به کار نمی‌رفته است.

شیلاو یا شیلاب از دو واژه «شیل» و «آب» یا «او» ساخته شده و در این ترکیب حذف‌های بیان حرکت بسیار ساده و طبیعی است، مانند «شیرابه» و «سرکنگین» و «سایان». «شیل» در فرهنگ‌های فارسی متأخر راه یافته ولی در فرهنگ‌های کهن فارسی کمتر ضبط شده است؛ اما در بیشتر گویش‌های شرقی و شمالی و غربی و جنوبی ترکیب و یا خود این واژه هنوز هم برجا مانده است.

اینک چند نمونه: شیل، دره کوچک و کم ژرفنای میان دو تپه (بیرجند)، ژرف‌ترین بخش دریا یا رود (مشهد)، سیل کوچک و کم شاخه‌ای از سیل بزرگ (بیرجند)، مجرای سیل و مانندش (افغانستان)، جوی‌های آبی که از سیل و رودخانه جدا شود (قاین)، (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ). شیله‌رو: باران بسیار (بیرجند)، شیلاوه: گودال یا زمینی که بر اثر سیل کنده و خورده شده باشد (افغانستان)، شیلاوه زدن: مسدود کردن گودالی که حفر شده باشد، مسدود کردن سیل‌بردگی و مانندش (افغانستان) (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ)؛ حتی به صوت شیل هم در برخی گویش‌ها برجا مانده است مانند شیل (Sil)، نهرهایی که از رودخانه جدا کرده‌اند و سال‌های ترون [در مقابل خشک سال]، آب در آنها جاری می‌شود = شیله (فرهنگ بهدینان؛ فرهنگ کرمانی) و حتی در سال‌های اخیر در

فرهنگ‌های نوچاپ: شیله، شیاری که در دامنه تپه بر اثر بارندگی ایجاد شده است (فرهنگ پیام)؛ شیلات، بریدگی‌هایی از دریا که در خشکی پیش رفته باشد و یا جایی در کنار دریا که برای صید ماهی درست کنند، در نواحی خزری جوی‌هایی در مقابل جریان آب قرار داده و راه عبور آن را می‌بندند تا آب در پشت این سدهای چوبین بالا آمده و در این محل ماهی صید کنند، این سدهای چوبین را شیل گویند، شیلات جمع این کلمه است (فرهنگ پیام)؛ شیل / شیله (šil / šile)، ۱. مسیری که آب هنگام طغیان و سیل از خود باقی می‌گذارد؛ ۲. شکاف و مجری که آب‌های کویری در طی قرون از خود در لوت باقی گذارده و در اطراف کویر کرمان فراوان است؛ ۳. فاصله بین تپه‌های شنی (فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان). شیله* دامنه کوه را گویند، زمین صاف و همواری که بر کوه منتهی می‌شود. و نیز در عربی، اگرچه واژه مفرد شیل و شیله نیامده است، اما شیلات: انكسارات و فتحات من البحر فی الیابسه تتخذ مناطق لصید الاسماك، (قاموس الفارسیه) که واژه دخیلی است و از این سوی مرز بدان سو راه یافته است. در واژه‌نامه سیستانی، شیله، «آب‌گیرهایی که بعضی اوقات آب دارد و بعضی اوقات خشک است».

اکنون، شیلاو* (شیله + آب) را برای سیراف، که با صورت‌های دیگری نیز در متون گوناگون آمده است، به جای (شیر + آب) و (اردشیر + آب)، بنا بر ریشه‌یابی در گویش‌های زبان فارسی، می‌پذیریم و زحماتی را که از هزاران سال پیش تا کنون در این ماجرا کشیده‌اند ارج می‌نهمیم، تا چه قبول افتد و که در نظر آید؟

منابع

- افشار سیستانی، ایرج، واژه‌نامه سیستانی؛
اقتداری، احمد، آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، تهران، ۱۳۴۸؛
پورحسینی، ابوالقاسم، فرهنگ لغات و اصطلاحات مردم کرمان؛
ستوده، منوچهر، فرهنگ کرمانی؛
سمسار، محمد حسن، جغرافیای تاریخی سیراف، تهران، ۱۳۳۷؛
معصومی، غلامرضا، سیراف «بندر طاهری»، تهران، ۱۳۵۲.



شیلاب: ده از بخش آبدانان شهرستان ایلام (لغت نامه، به نقل از فرهنگ جغرافیایی)؛
شیلوند: ده از بخش مرکزی شهرستان مراغه (لغت نامه، به نقل از فرهنگ جغرافیایی)؛
شیله: ده از بخش چهاردانگه شهرستان ساری (لغت نامه، به نقل از فرهنگ جغرافیایی)؛
شیله: نام مردابی است به سیستان که آب شور را کد دارد و هیرمند در آن می‌ریزد. (لغت نامه)؛
شیله گشاد: ده از بخش کدکن شهرستان تربت حیدریه (لغت نامه، به نقل از فرهنگ جغرافیایی).